حدود سه سال از زندگی مشترکمون در روستایی در غرب کشور گذشته بود ولی چند وقتی بود احساس میکردم نمی توانم برای زندگی خودم تصمیم بگیرم.

دخالت خانواده ها تو زندگیمون اونقدر زیاد بود که دیگه صبرم لبریز شده بود و حتی با وجود یه پسر بچه دو ساله تصمیم به جدایی گرفته بودم.

شوهرم کارگربنا بود و هر روز صبح تاشب سر ساختمان بود...

با اینکه مدت زیادی از زندگی مشترکمون نگذشته بود تصمیم گرفتیم از هم جدا بشیم تا اینکه متوجه شدیم قانونی با عنوان( قانون شوراهای حل اختلاف) در مجلس تصویب شده و این قانون برای ما روستایی ها که امکان رفت وآمد به شهر و رفتن به دادگاه رونداریم یه نقطه خیلی مثبت بود وشورای حل اختلاف به ما کمک می کنه تا تصمیم درست رو بگیریم بعد از رفتن به شورای حل اختلاف و با مشاوره های ارزشمند اون ها،نظر ما درباره این تصمیم عوض شده وامروز دلیل رای من و همسرماینه که تولد یه سالگی ثمره زندگیمون علی کوچولو رو در کنار هم و در کانون گرم خانواده جشن گرفتیم.